

## عنصر آزادی در نهضت حسینی

سید جواد ورعی

فهرست:

آزادی حقیقی در فرهنگ حسینی

اصول و مبانی سیاست بنی امیه

کشتن منتقدان و مخالفان

بیعت بر بردگی یزید

امام در مصاف با استبداد اموی

مظاهر عزت و آزادی

قداست ارزشها

پای بندی به اصول

احترام به اصول انسانی

---

قیام سالار شهیدان، حسین بن علی (ع) حادثه‌ای است که از ابعاد گوناگون قابل بحث، تحقیق و پژوهش

است، چنان که حجم زیادی از میراث ارزشمند اسلامی در قالب‌های گوناگون به این موضوع اختصاص

دارد. یکی از محورهایی که در باره این حماسه بی نظیر تاریخ بشری قابل توجه و پیگیری است، بعد «ضد

استبدادی و آزادی خواهانه» این قیام الهی است.

نویسنده در اینجا سعی کرده است ضمن ارائه نگاه امام حسین (ع) به مقوله «آزادی» و شتون مختلف آن در زندگی فردی و اجتماعی، تصویری از فضای استبدادی و جو خفقان حکومت امویان را ترسیم نماید تا روشن شود که قیام حسینی در چه فضا و شرایط دشواری بر پا شد و چه عواملی موجب گردید تا امام (ع) برای رویارویی با حکومت ستم‌پیشه اموی، نهضتی خونین را سازماندهی کند. وی سپس جایگاه امام حسین (ع) از جهات فردی و اجتماعی در جهان اسلام، مظاهر عزت و آزادی از مدینه تا کربلا را برشمرده، نتیجه می‌گیرد این قیام آزادی‌بخش را نباید تنها الهام‌بخش یک ملت برای رهایی از ظلم و بیداد حاکمان مستبد در کشور خودشان دانست، بلکه آنچه امروز بیش از آن بشریت‌بدان نیاز دارد، الهام از نهضت حسینی برای در هم شکستن جو استبدادی در عرصه جهانی و بین‌المللی است.

### آزادی حقیقی در فرهنگ حسینی

در مکتب انبیای الهی اوج کمال و سعادت انسان رسیدن به مقام عبودیت و بندگی خدا است. همه پیامبران بر انگیخته شدند تا به مردم بگویند: خدا را عبادت کنید و از اطاعت غیر او بپرهیزید: «ان اعبدوالله و اجتنبوا الطاغوت». (۱)

در این بینش همه انسانها با خداوند خالق هستی نسبت یکسان دارند و لذا با یکدیگر برابر بوده و هیچ انسانی حق امر و نهی و ولایت و سلطه بر دیگری ندارد. چه اینکه هیچ انسانی مجاز به سلطه‌پذیری انسان دیگر و اطاعت و تسلیم در برابر او نیست. تنها موجودی که در نظام هستی حق امر و نهی داشته و می‌تواند نسبت به دیگران تصمیم بگیرد، خداوند متعال است که واجد همه کمالات و منزّه از هر عیب و نقصی

است. اوست که خالق نظام هستی است و بر همه موجودات و از آن جمله انسان ولایت دارد. امام جعفر

صادق (ع) از جد بزرگوارش حسین بن علی (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«ایها الناس! ان الله عز و جل ذكره ما خلق العباد الا ليعرفوه، فاذا عرفوه عبدوه، فاذا عبدوه استغنوا بعبادته

عن عبادة ماسواه» (۲) ای مردم! خداوند - عز و جل - بندگان را جز برای اینکه به او معرفت پیدا کنند،

نیافرید، پس وقتی او را شناختند، عبادتش کردند و هنگامی که او را عبادت کردند، به سبب پرستش او از

عبادت غیر او بی نیاز گشتند» .

در این کلام نورانی، غایت خلقت و کمال آدمی «معرفت خدا» شمرده شده که ثمره نیل بدان بندگی او و

رهایی از بندگی دیگران است. چه اینکه راه رسیدن به معرفت نهایی او نیز از همین مسیر می گذرد، بندگی

خدا و رهایی از بندگی غیر او.

در میان انسانها و روابط بین آنها نیز تنها کسانی حق امر و نهی بر دیگران دارند و می توانند در باره ایشان

تصمیم بگیرند که از سوی صاحب اصلی ولایت و سلطان حقیقی مجاز باشند. اگر پیامبر یا جانشین او حق

امر و نهی بر مردم دارند و متقابلا مردم موظف به پیروی از دستورات ایشانند، به امر الهی است، و اگر

دستور خدا نبود، آنان نیز دارای چنین شان و موقعیتی نبودند و البته لازمه جعل مقام نبوت یا امامت برای

ایشان، برخورداری از چنین موقعیت و حق امر و نهی است.

در مکتب حسینی پیروی از امام چون در راستای اطاعت از خداست، مشروعیت دارد. امام حسین (ع) در

پاسخ مردی که از حضرتش پرسید: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، معرفت خدا چیست؟ فرمود:

«معرفت اهل هر زمانی نسبت به امامشان است، کسیکه پیروی اش بر مردم واجب است» . (۳)

بدیهی است شناخت و پیروی از امامی می‌تواند «معرفت‌خدا» تلقی شود که آن امام جانشین خدا در زمین باشد و از سوی او به این مقام و منصب برگزیده شده باشد:

«انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین». (۴)

در این مکتب «رهایی از بندگی غیر خدا» اوج آزادی روحی و معنوی انسان است و اساسا آزادی حقیقی انسان جز این نیست.

در محفل دوستان به جز یاد تو نیست آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست (۵)

آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست (۵) آزاده نباشد آن که آزاد تو نیست (۵)

اگر آزادی به این معنا تامین شود، در پرتو آن آزادیهای اجتماعی - سیاسی نیز تامین خواهد شد. نمونه بارز

آن پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع)، هستند که چون به معنای واقعی وارسته و آزاد بودند، در زمان

حاکمیت خود بیشترین تلاش را در جهت تامین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم داشتند. در نظام سیاسی

اسلام آزادیهای سیاسی - اجتماعی در چارچوب قوانین الهی به رسمیت شناخته شده و اهمیتی فراوان دارد،

اما این همه مقدمه‌ای برای رهایی انسان از هواهای نفسانی و بریدن از غیر خدا و رسیدن به مقام بندگی

خداست. به تعبیر متفکر شهید استاد مطهری:

«آزادیهای اجتماعی مقدس است، اما آزادی معنوی بیش از هر چیزی ارزش دارد و درد امروز بشر آن است

که به دنبال آزادی اجتماعی است، اما برای آزادی معنوی تلاش نمی‌کند، چون بدون اتکالی به دین و

پیامبران نمی‌توان به این آزادی رسید.» (۶)

پیامبر اکرم (ص) در پاسخ یکی از اصحاب صافه که عرض کرد: خود را از دنیا رها کرده‌ام و طلا و سنگ

برایم یکسان است، فرمود: «اکنون آزاد شدی.» (۷)

امام علی (ع) نیز در سفارشی به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) همین واقعیت را گوشزد کرد:

«یا بنی! لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً» (۸) پسر، در حالی که خدا تو را آزاد آفریده، بنده

دیگری مباش.» .

رهایی از خود یا بندگی و اسارت انسانهایی چون خود نعمتی گرانبهاست که خالق انسان به او عطا کرده و

با هیچ نعمت دیگری همسان نیست، چرا که بندگی خود یا دیگری جز اسارت انسان و از کف دادن

بزرگترین سرمایه آدمی یعنی «آزادی» نیست.

محمود عقاد، نویسنده شهیر عرب، سخنان امام حسین (ع) را در سن سی سالگی حضرت، هنگام بدرقه

ابوذرغفاری که راهی تبعیدگاهش در «ربذه» بود، نقل کرده و می‌افزاید: گویا آن حضرت شعار زندگی

خود را از روزی که قدم به دنیا نهاد تا پایان عمر که به درجه شهادت رسید، در این چند جمله خلاصه

کرده است؛ (۹) آن جملات چنین است:

«یا عماه، ان الله تعالی قادر ان ینیر ما قدتری و الله کل یوم فی شان و قد منعک القوم دنیاهم و منعهم دینک

فما اغناک عما منعوک و احوجهم الی ما منعهم! فاسئل الله الصبر و النصر و استعذ به من الجشع و الجزع،

فان الصبر من الدین و الکریم و ان الجشع لا یقدم رزقا و الجزع لا یؤخر اجلا؛ (۱۰) عمو جان! خداوند

تعالی قادر است که وضع کنونی را که مشاهده می‌کنی، تغییر دهد و خداوند هر روزی به کاری دست

می‌زند، و این قوم دنیای خود را از تو باز داشتند و تو نیز دین خود را از آنان بازداشتی به راستی تو چقدر از

آنچه آنان محروم کردند، بی‌نیازی و آنان چقدر به آنچه که تو محرومشان ساختی، نیازمندند. پس از

خداوند صبر و پیروزی بخواه و از حرص و بی‌تابی به او پناه ببر که صبر از دین و کرامت و بزرگواری است

و نه حرص روزی را جلو می‌اندازد و نه بی‌تابی اجل انسان را به تاخیر می‌افکند.» .

همین معنای ارزشمند را امام کاظم (ع) نیز در وصیت خود به هشام از جدش امام حسین (ع) نقل کرده که آن حضرت ضمن بیان نگرش اولیای خدا و اهل معرفت مبنی بر ظل و سایه بودن همه آنچه که خورشید در شرق و غرب زمین بر آن می‌تابد، نسبت به وجود خداوند فرمود:

«الاحر يدع هذه اللماظة لاهلها، ليس لانفسكم ثمن الا الجنة فلا تبيعوها بغيرها فانه من رضی من الله بالدنيا فقد رضی بالخصيس؛ (۱۱) آیا آزاده‌ای پیدا می‌شود که دست از این لقمه جویده شده (دنیا) بردارد و آن را به اهلش سپارد؟، برای شما جز بهشت بهایی نیست، پس خود را به غیر از آن نفروشید، چون هر کس از خدا به دنیا رضایت دهد، به چیز پست و ناچیزی راضی شده است» .

به هر تقدیر امام حسین (ع) با چنین نگرشی به جایگاه انسان، علیه حکومت استبدادی و ستم پیشه اموی قیام کرد. او نه تنها خود آزاد و وارسته از غیر حق بود، بلکه تلاش می‌کرد مردم را نیز از یوغ بندگی حکومت امویان و بردگی دنیا برهاند؛ حکومتی که جز به بردگی و اسارت مردم نمی‌اندیشید و به کمتر از آن راضی نبود.

مردم در عصر آن حضرت هم نیازمند رهایی از دنیا و دلبستگی‌های خود بودند و هم آزادی از اسارت بنی‌امیه، و بدون وارستگی از هواهای نفسانی و گذشتن از دلبستگی‌های دنیوی امکان نجات از اسارت‌های اجتماعی نبود. امام حسین (ع) نیز تلاش می‌کرد ارزش زندگی و مرگ را برای آنان ترسیم کند تا بتوانند برای رسیدن به حیات واقعی و ارزشهای والای انسانی در برابر استبداد امویان بایستند و آزادی خود را بستانند.

اصول و مبانی سیاست بنی‌امیه

برای آنکه عظمت «عنصر آزادی خواهی در نهضت حسینی» بیش از پیش آشکار شود، گذری کوتاه بر اوضاع و شرائط دوران امامت آن حضرت، که مقارن با تسلط امویان بود، ضرورت دارد. پیامبر اکرم (ص) در جمله‌ای کوتاه وضعیت حکومت اموی را این چنین ترسیم نموده است:

«اذا بلغ بنو ابی العاص ثلاثین رجلا اتخذوا دین الله دخلا و عباد الله خولا و مال الله دولا؛ (۱۲) هنگامی که شماره فرزندان ابی العاص به سی نفر برسد، در دین خدا دخالت می‌کنند (یا دین خدا را بازیچه قرار می‌دهند) و بندگان خدا را مملوک و برده خود قرار می‌دهند و مال خدا را دست‌به‌دست‌بین خود می‌گردانند» .

این حقیقت را امویان با گفتار و کردار خویش نمایان ساختند. معاویه و کارگزارانش جز به تسلیم مردم در برابر خواستهای خود نمی‌اندیشیدند و به هر قیمتی آن را محقق ساختند.

معاویة بن ابی سفیان و همفکران او سیاست خود را بر اساس سه محور یاد شده در کلام گهربار پیامبر (ص)، که نوعی اخبار غیبی آن حضرت به شمار می‌رود، بنا کردند و فضایی به وجود آوردند که حسین بن علی (ع) ناچار شد نهضتی را علیه آنان بر پا کند.

۱. دست اندازی به حریم دین و فریب افکار عمومی

یکی از مشخصات بارز حکومت امویان دست اندازی به حریم دین بود. بدعت گذاری در دین، حلال کردن حرامها و حرام کردن حلالها، استخدام روحانیان درباری به منظور جعل حدیث به نفع حاکمان و علیه علویان، سب و لعن علی بن ابی طالب (ع) در منابر و محافل عمومی و در یک جمله «استخدام دین برای کسب و نگهداری قدرت» از مهمترین ویژگیهای این دوره است. تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی را در این زمینه ثبت کرده و روشنتر از آن است که نیازمند ذکر شواهد باشد. تنها روایاتی که از جاعل معروف حدیث

- ابوهریره - نقل کرده‌اند، بیش از همه روایاتی است که از خلفای راشدین، حضرت زهرا (س)، امام حسن

(ع) و امام حسین (ع) و همه همسران پیغمبر نقل شده است. (۱۳) ابن ابی‌الحدید معتزلی می‌نویسد:

«روایات جعلی فراوانی را در کتب آن روز گنجانده و به بچه‌های مدارس و غلامان و کنیزان آموختند و

مانند قرآن آنها را فرا می‌گرفتند.» (۱۴)

ابوهریره، عمرو عاص، و مغیره بن شعبه، از اصحاب و عروه بن زبیر از تابعین، نامه‌های مشهور به جعل

حدیث در این دوره‌اند.

اما چند نمونه از فریبکاریهای امویان،

- مروان بن حکم به امام سجاد (ع) گفت: علی بیش از معاویه از عثمان دفاع کرد. امام فرمود: پس چرا

بالای منبر او را سب می‌کنید و قتل عثمان را به او نسبت می‌دهید؟ گفت: پایه‌های حکومت ما جز با سب و

لعن علی بن ابی‌طالب استوار نمی‌باشد! (۱۵)

- روزی عمرو عاص به عایشه گفت: دوست داشتم تو در روز جمل کشته می‌شدی؟ عایشه پاسخ داد: ای

بی‌پدر! چرا؟ گفت: زیرا تو به اجل خود از دنیا می‌رفتی و وارد بهشت می‌شدی و ما بزرگترین بهانه را بر

ضد علی بن ابی‌طالب پیدا می‌کردیم و مردن تو را وسیله طعن و مبارزه با او قرار می‌دادیم. (۱۶)

- معاویه بخشنامه‌ای صادر کرد و به کارگزارانش ابلاغ نمود، با این مضمون «ذمه من از کسی که در

فضیلت ابوتراب و خاندان او سخن بگوید بری است، شهادت دوستان علی و خاندان وی در محاکم پذیرفته

نیست، دوستی هر کس نسبت به علی آشکار شود، سهمش را از بیت‌المال قطع کنید...». (۱۷)

امام حسین (ع) در یکی از نامه‌هایش به معاویه او را توبیخ کرد که «آیا تو نبودی که حضرمی را کشتی؟

کسی که زیاد بن ابیه به تو نوشت که او بر دین علی - کرم الله وجهه - است؟» سپس به او یاد آور می‌شود:



دین علی همان دین پیامبر است که خداوند به برکت آن به تو منت نهاد، چرا که اگر این دین نبود برترین هنر و شرافت تو و پدران، همان کوچ کردن پر در دسر زمستانی و تابستانی بود» (۱۸) .

- و بالاخره سالیانی بعد وقتی که عبدالعزیز حاکم مدینه شد، روزی فرزندش عمر از وی پرسید: چرا در خطبه نماز جمعه وقتی به سب و لعن علی بن ابی طالب می رسی، لکنت زبان می گیری؟ گفت: چون کسی را که ما بر منابر دشنام می دهیم، افضل اصحاب پیغمبر است. و هنگامی که فرزندش علت آن را جو یا شد، پاسخ داد:

«سیاست، چنین اقتضا می کند که برای منزوی ساختن علویان، علی بن ابی طالب را سب و لعن کنیم تا آنان مدعی برتری بر خلافت و حکومت نشوند.»

و همین جا بود که عمر بن عبدالعزیز تصمیم گرفت اگر روزی به قدرت رسید، این سنت زشت را ممنوع کند ولی فضای مسموم جامعه به گونه ای بود که با نقشه ای از پیش طراحی شده آن را عملی کرد. (۱۹)

ولی مردم گمان می کردند که او با این تصمیم مرتکب گناه بزرگی شده است! (۲۰)

۲. به بردگی کشیدن مردم

خصوصیت دیگر این دوره به بردگی کشیدن عموم مردم بود. (عبادالله خولا) امام حسین (ع) نیز وضعیت جامعه را در عصر امویان با تعبیری همسان با کلام پیغمبر برای خواص جامعه تشریح فرمود. امام با سرزنش رجال و شخصیت های حاضر در جلسه که در سرزمین منا و سالهای آخر عمر معاویه برگزار شد، فرمود:

«...فاسلمتم الضعفاء فی ایدیهم فمن بین مستعبد مقهور و بین مستضعف علی معیثه مغلوب... و الناس لهم

خول لا یدفعون ید لاس، فمن جبار عنید و ذی سطوة علی الضعفة شدید، و مطاع لا یعرف المبدیء و

المعید» (۲۱) ضعیفان را به آنان سپردید که برخی را برده و مقهور خود ساخته و برخی را ناتوان و مغلوب

زندگی روز مره ساختند،... و مردم بردگان آنهاند که دست هیچ متجاوزی را از خود نمی رانند. آنها که

برخی زورگو و معاندند و برخی هم بر ناتوانان ستمگر و تندخویند، فرمانروایانی که نه خدا شناسند و نه معاد شناس.» .

و حتی بعضی از لغت‌شناسان به معنای «چارپایان» معنا کرده‌اند. (۲۳) توجه به معنای این واژه، عمق فاجعه را نمایان می‌سازد. امویان به تعبیر پیامبر (ص) و امام حسین (ع) مردم را برده و بنده و حتی مثل حیوانات دانسته و به مانند بردگان و حیوانات با آنان رفتار می‌کردند. این واقعیت در اشعاری منسوب به امام حسین (ع) نیز آمده است:

«وقعنا فی الخطایا و البلیا تفانی الخیر و الصلحاء ذلوا و بآء الآمرون بکل عرف فصار الحر للمملوک عبدا  
فهذا شغله طمع و جمع و هذا غافل سکران لاه؛ (۲۴)

و فی زمن انتقاض و اشتباه و عز بذلهم اهل السفاه فما من منکر فی الناس فاه فما للحر من مدر و جاه و هذا  
غافل سکران لاه؛ (۲۴) و هذا غافل سکران لاه؛ (۲۴)

ما در عصر خطاها و گرفتاریها و در زمان شکستن (پیمانها و مقررات الهی) و اشتباه (و سردرگمی‌ها) واقع شده‌ایم. خیر و نیکی نابود شده و صالحان خوار و ذلیل گشتند و با ذلت آنان، نابخردان حاکم و عزیز شدند. امر به معروف کنندگان از تصمیم خود برگشتند، از این رو در میان مردم کسی نیست که نهی از منکر نماید. آزادگان برده بردگان شدند، لذا برای آزادمردان هیچ قدر و منزلتی باقی نمانده است. این پیشه و سرگرمی اوست، آزمندی و مال اندوزی و چنین کسی بی‌خبر و مست و هوسباز است.

علاوه بر عالمان شیعه و اهل سنت، بعضی از مستشرقان هم که رفتار امویان را با مردم در تاریخ مطالعه کرده‌اند، بر این باورند که مردم در نظر بنی‌امیه سه گروه بودند: اول فرمانروایان که عربها هستند، دوم موالی و آزادشدگان که بندگانند و سوم ذمیها و اهل کتاب که معاویه ذمیها و قبطی‌ها را در مصر جانور می‌دانست. (۲۵)

سیاستهای تبعیض‌آمیز معاویه - بر خلاف تعالیم حیات بخش اسلام مبنی بر عدالت و مساوات - از اصول

مملکتداری وی بود. او در دستورالعملی به زیاد بن ابیه حاکم کوفه نوشت:

«عربها از عجمها زن بگیرند و لی به آنها زن ندهند، آنها از عجم ارث ببرند ولی عجم از آنها ارث نبرد،

سهم آنان را از عطا و بیت‌المال بسیار کم قرار بده، آنان را در جنگها در صف مقدم بگذار، کارهای پست

را به ایشان بسپار، راهها را اصلاح کنند و درختان را قطع نمایند، هیچ یک از عجمها بر عرب امامت نکند

و تا عرب در مسجد هست عجمها را در صف اول قرار ندهید، آنها را در مرزها ماموریت مده و فرمانروای

هیچ یک از شهرها مگردان، آنان را در پست قضاوت قرار نده... وقتی نامه من به تو رسید عجمها را خوار

کن و آنها را مورد اهانت قرار ده و هیچ حاجتی از آنان برآورده مساز.» (۲۶)

رفتار معاویه، جانشینان و کارگزاران وی با مردم این واقعیت را آشکار می‌کند که آنها کمترین ارزشی برای

مردم قائل نبوده و تنها در فکر قدرت و ثروت و رفاه و آسایش خود و اطرافیان و دوستان خود بودند. و اگر

از بیت‌المال به کسی یا گروهی می‌پرداختند یا برای ساکت نگاه داشتن آنان از راه تطمیع بودند یا به

مقداری که زندگی‌شان بگذرد و به فکر حکومت و سیاست نیفتند.

امویان شرائطی فراهم کرده بودند که اگر کسی فریب آنان را نمی‌خورد و با تطمیع یا تهدید سکوت

نمی‌کرد، جرات سخن گفتن، اعتراض کردن و امر به معروف و نهی از منکر را نداشت. تنها شخصیت‌های از

جان گذشته و آزاده‌ای چون ابوذر غفاری، حجر بن عدی، مقداد، مالک اشتر و نیز شخصیت‌های سابقه داری

چون سعد بن ابی‌وقاص بودند که لب به اعتراض می‌گشودند و چون امویان از بیداری مردم به شدت هراس

داشتند، آنان را تبعید، زندان و یا شهید می‌کردند.

کشتن منتقدان و مخالفان

- ابوذر که به بدعت‌های امویان در دین، حیف و میل بیت‌المال، مخالفت ایشان با سنت پیغمبر، تهمت زدن به حق گویان و منزوی ساختن شایستگان معترض بود و حتی آرزوی مرگ می‌کرد، به مدینه احضار شد و توسط خلیفه سوم به صحرای ربه تبعید گشت و در غربت و مظلومیت از دنیا رفت. (۲۷) او به مردم هشدار می‌داد که در برابر بدعتها بایستند، هر چند به شکنجه، محرومیت و تبعیدشان بیانجامد. (۲۸)

- حجر بن عدی کندی و یارانش تنها به جرم مخالفت با بدعت‌های امویان و امر به معروف و نهی از منکر به قتل رسیدند. امام حسین (ع) در یکی از نامه‌هایش به معاویه او را مخاطب ساخته و می‌فرماید:

«الست قاتل حجر و اصحابه العابدین المحبتین الذین کانوا یستفظعون البدع و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر؟ فقتلتهم ظلما و عدوانا من بعد ما اعطيتهم الموائيق الغلیظة و العهود المؤکدة جراً علی الله و استخفافا بعهدہ» (۲۹) آیا تو نبودی که حجر و یارانش را که عابد و خاشع در برابر خدا بودند، کسانی که بدعتها را خطرناک خوانده و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، کشتی؟ تو پس از آنکه پیمان‌های محکم و مؤکد (به در امان بودن) آنان دادی، به خاطر جرات و گستاخی در برابر خدا و ناچیز شمردن عهد و پیمان الهی، ظالمانه و متجاوزانه آنان را به قتل رساندی» .

#### بیعت بر بردگی یزید

- در پایان این بخش یک نمونه نیز از رفتار امویان در زمان حاکمیت یزید بن معاویه نقل می‌کنیم تا عمق اعتقاد سخیف آنان و برخوردشان با مردم نمایان‌تر شود. هنگامی که مردم مدینه پس از حادثه عاشورا به سال ۶۳ هجری دست به شورش زدند، لشکر شام به فرماندهی مسلم بن عقبه مامور سرکوبی شورش شد. مردم در منطقه «حره و اقم» نزدیک مدینه با شامیان درگیر شده و شکست خوردند. فرمانده شام جان و مال

و ناموس مردم را تا سه روز بر سربازان خود مباح کرد و فجایعی رخ داد که قلم از نگارش آن شرم دارد.

مورخان از تولد صدها کودک نامشروع در ماههای پس از این واقعه سخن گفته‌اند. به دنبال وقوع این

فاجعه انسانی، اعیان مدینه از ترس جان خود برای بیعت با یزید نزد مسلم بن عقبه آمدند ولی او بدین امر

رضایت نداد و مقرر کرد که باید به این مضمون با او بیعت کنید:

«ما همگی به عنوان بردگان یزید بن معاویه با او بیعت می‌کنیم».

هر که از این نوع بیعت سر باز زد، جانش را از دست داد و سرش را از بدنش جدا کردند. (۳۰) بدین سان

حکومت از مردم پیمان بر شهروندی و ادای حقوق حکومت و اطاعت از قوانین و مقررات حکومتی

نمی‌گرفت، بلکه بر بندگی و بردگی یزید بیعت می‌گرفت.

### ۳. حاکمیت اشرار و غارت بیت‌المال

سومین خصوصیت این دوره منزوی شدن شایستگان و حاکمیت اشرار و جنایتکاران بر جان و مال و

ناموس مردم بود. طبعاً با حاکمیت چنین افرادی بیت‌المال مسلمین غارت می‌شد و صرف عیاشی‌ها و

خوشگذرانی‌ها می‌گشت و وسیله‌ای برای تثبیت پایه‌های حکومت امویان بود و بس. بسیاری از سرداران و

صاحب‌منصبان را با طلا و نقره تحت سلطه گرفتند، برخی را با اعطای پست و مقام و ریاست مطیع خود

ساختند، بسیاری از مردم نیز با حاتم بخشی‌های بی حساب حاکمان سرگرم زندگی و زخارف دنیا شدند.

امام حسین (ع) بارها امویان را به خاطر پیش گرفتن این سیاست زشت مورد نکوهش قرار داد. در یکی از

نامه‌های خود به معاویه، نمونه‌ای از کارگزاران جنایت‌پیشه او را نام می‌برد و می‌فرماید:

«آیا تو نبودی که ادعای زیاد بن ابیه را کردی و او را فرزند ابوسفیان پنداشتی؛ با اینکه رسول خدا حکم کرده بود فرزند از آن شوهر است و زناکار باید سنگسار شود؟ سپس او را بر مسلمانان مسلط کردی که آنان را می‌کشت و دست و پای ایشان را در خلاف هتیکدیگر قطع می‌کرد و بر شاخه‌های درخت خرما می‌آویخت؟ سبحان الله ای معاویه، گویا تو از این امت نیستی و آنان از تو نیستند!» (۳۱)

معاویه از زمان حکومت علی (ع) برای ناامن کردن جامعه عده‌ای را برای غارت اموال مردم و فتنه و آشوب به شهرها گسیل می‌داشت، در زمان حکومت خود نیز علاوه بر آنکه مخالفان را سرکوب می‌کرد، خود و کارگزارانش به حیف و میل بیت‌المال و عیاشی و خوشگذرانی با آن می‌پرداختند. (۳۲)

امام در مصاف با استبداد اموی

حال که نمایی از شرائط عصر حاکمیت معاویه ارائه شد، مشخص می‌شود که امام حسین (ع) در چه شرائطی به سر می‌برد، شرائطی که تنها شخصیت آزاده‌ای چون او، که جز به اعتلای دین خدا و نجات ستمدیدگان نمی‌اندیشید، با بیان و قلم خویش اعتراض کرده و برای قیام و نهضت علنی منتظر فرصت بود و انتظار لحظه موعود را می‌کشید.

شخصیت وارسته‌ای چون فرزند پیغمبر در اندیشه سلطه و ریاست بر مردم نبود، روح بلند و متعالی او برتر از آن بود که در اندیشه ریاست باشد. هنگامی که امویان به زعم باطل خویش در صفین در هوای رهایی از عدالت و قاطعیت علی بن ابی طالب بودند، به سراغ فرزندش حسین بن علی رفتند و به او پیشنهاد کردند که پدرش را از قدرت کنار بزند تا با او به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنند، کاری که در دنیای سیاست‌بازان و قدرت طلبان سکه رایج است، اما امام با قاطعیت دست رد بر سینه آنان زد، (۳۳) و این فارغ از مقام

عصمت، از یک سو از وارستگی آن حضرت حکایت دارد و از سوی دیگر ذکاوت و هوشیاری و

دشمن‌شناسی امام را نشان می‌دهد.

امام از اینکه امویان جان و مال و مهم‌تر از آن روح و روان و اندیشه مردم را به اسارت گرفته‌اند، رنج می‌برد می‌فرمود:

«بار الها! تو می‌دانی آنچه که از ما سر می‌زند برای رقابت در حکومت و سلطه بر مردم و نیز رسیدن به مال

بی‌ارزش دنیا نیست، بلکه با این هدف است که نشانه‌های دین تو را آشکار سازیم و سرزمینهای تو را

اصلاح کنیم تا بندگان مظلوم تو آسوده شوند و به فرائض و سنتها و احکام تو عمل کنند. و شما (ای

شخصیت‌های موجه جامعه!) اگر ما را یاری نرسانید و در خدمت ما نباشید، ستمگران بیش از این بر شما

مسلط شوند و در خاموش کردن نور پیامبر شما بکوشند. خدا ما را بس است و بر او توکل می‌کنیم و به

سوی او باز می‌گردیم و سرانجام کار به سوی اوست» . (۳۴)

امام (ع) علی‌رغم اندوه عمیقی که در ماجرای صلح امام مجتبی با معاویه و واگذاری حکومت به او در دل

داشت، تصمیم برادر و امام زمانش را که ناشی از واقع‌نگری امام مجتبی (ع) بود و از سر چاره‌جویی به آن

تن داده بود پذیرفت و به مفاد عهدنامه پای بند بود. به کسانی که پس از قرارداد صلح نیز نزد او آمده و به

چنین عهدنامه‌ای معترض بودند، توصیه کرد تا وقتی که این مرد (معاویه) زنده است، باید منتظر بود. (۳۵)

هنگامی هم که کوفیان شهادت امام مجتبی (ع) را به ایشان تسلیت گفته و آمادگی خود را برای قیام و

مبارزه علیه معاویه اعلام کردند، امام آنان را از هرگونه حرکت و تلاش علنی و اقدام نابجا و زود هنگام تا

زمانی که فرزند هند زنده است، برحذر داشت و اظهار امیدواری کرد که اگر پس از معاویه زنده بود،

نظرش را به اطلاع آنان برساند. (۳۶)

فرزند پیغمبر از یک سو نگران فراموش شدن «حق حاکمیت اهل بیت پیغمبر» به عنوان شایسته‌سالاری، در جامعه بود که نتیجه‌ای جز مشروعیت‌یافتن حکومت‌های غاصب و ستمگر در میان نسل‌های آینده نداشت و از سوی دیگر شاهد دست‌اندازی امویان به احکام و قوانین دین و نابودی این آیین نو پا بودند. دین تنها پوششی برای کسب قدرت و حفظ آن و موروثی نمودنش در خاندان امیه بود. اینان برای آنکه مردم را بفریبند، به دنبال آن بودند که بر حاکمیت غاصبانه و ظالمانه خود لباس مشروعیت‌پوشانند و این امر جز با بیعت گرفتن از اهل بیت پیغمبر و یاران با سابقه آن حضرت میسر نبود. تلاش فراوان معاویه در مدت ده سال پس از شهادت امام مجتبی (ع) برای گرفتن بیعت از رجال و شخصیت‌های معروف مدینه برای جانشینی یزید، با همین تحلیل قابل ارزیابی است. تحت فشار قرار دادن عبدالله بن عمر - فرزند خلیفه دوم - ، عبدالله بن زبیر - فرزند یکی از اصحاب قدیمی پیغمبر - و مهمتر از همه امام حسین (ع) فرزند پیغمبر که حکومت را حق خود می‌داند، همگی برای کسب مشروعیت‌خلافت‌یزید بود، چرا که بیعت نکردن آنان به معنای فقدان مشروعیت حکومت اموی بود معاویه پس از ناکام ماندن از جلب نظر بزرگان مدینه، بالاخره، به فریب و شمشیر متوسل شد و با احضار شخصیت‌های یاد شده در مسجد و گماردن مامورانی بر هر کدام، به دروغ از رضایت و موافقت ایشان با خلافت‌یزید سخن گفت (۳۷) و بدین وسیله با مکر و حيله به‌زعم خویش بر امت‌خلافت فرزند بی‌کفایت و فاسقش لباس مشروعیت پوشانید.

امام (ع) با آنکه حکومت معاویه را بزرگترین فتنه و منکر در جهان اسلام می‌دانست و در پاسخ به نامه معاویه به صراحت آن را ابراز نمود:

«و انی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الامه من ولايتک علیها»

و حتی بهترین عمل را «جهاد بر ضد معاویه» می‌شمارد:



«و لا اعلم نظرا لنفسي و لديني و لامة محمد (ص) علينا افضل من ان اجاهدك، فان فعلت فانه قربة الى الله»  
(۳۸) .

اما قيام و مبارزه بر ضد حکومت فریب و نیرنگ معاویه را در زمان حیات او ثمر بخش نمی دانست.  
در عین حال حسین بن علی (ع) شخصیتی نبود که نابودی اسلام را در پرتو انحرافی که در امر خلافت در شرف وقوع بود، تحمل کند: «و علی الاسلام السلام اذ قد بليت الامه براع مثل یزید» . (۳۹)  
خلافت یزید دو آفت بسیار خطرناک به همراه داشت:

اول شخصیت فاسد و نالایق یزید بن معاویه:

«یزید رجل فاسق شارب خمر، قاتل النفس المحرمة، معلن بالفسق» . (۴۰)

دوم تبدیل شدن خلافت اسلامی به سلطنت موروثی که بسیار خطرناکتر از آفت نخست بود.  
حتی شخصیتهایی مانند عبدالرحمن بن ابی بکر نیز این خطر را احساس کرده و به معاویه و ایادی او اعتراض کردند که شما به دروغ ادعای دلسوزی امت پیغمبر را دارید، بلکه می خواهید هر هرقلی را با مرگ هرقلی جانشین او سازید:

«كذبت و الله يا مروان و كذب معاوية، ما الخيار اردتما لامة محمد و لكنكم تريدون ان تجعلوها هرقلية

كلما مات هرقل قام هرقل» . (۴۱)

مقصود او این بود که شما قصد دارید مانند رومیان حکومت و خلافت اسلامی را به سلطنت موروثی تبدیل کنید. بسیاری از شخصیتها و مهمتر از همه حسین بن علی (ع) به این درخواست نامشروع معاویه پاسخ رد داده و با این بدعت خطرناک به مخالفت برخاستند. گرچه همه آنان انگیزه یکسانی در این مخالفت نداشتند.  
قصد بررسی انگیزه های متفاوت همه رجال و شخصیت های مخالف را در این نوشته کوتاه نداریم، و تنها به

بررسی انگیزه مخالفت امام حسین (ع) می‌پردازیم و اینکه امام در زمان خود در چه جایگاه و موقعیتی قرار داشت و این جایگاه و موقعیت چه رفتار و عملکردی را ایجاب می‌کرد.

#### ۱. خلافت، حق حسین بن علی (ع)

نکته نخست آنکه خلافت پیغمبر هم به حکم شرع و هم به حکم عقل از آن حسین بن علی (ع) بود. بنا بر روایاتی که از رسول خدا (ص) نقل شده خلافت پس از امام حسن مجتبی، به برادرش امام حسین می‌رسد. چه اینکه شایستگی‌های علمی، اخلاقی و برتری آن حضرت بر رجال و شخصیت‌های وارسته آن عصر مقبول همگان بود، چه رسد به امویان که اصلاً قابل قیاس با اهل بیت پیامبر نبودند. مراجعه گروهی از شیعیان علی (ع) به آن حضرت پس از قرارداد امام مجتبی (ع) و معاویه و نیز مراجعه کوفیان به امام پس از شهادت امام حسن و اعلام آمادگی برای بیعت با ایشان، همچنین ارسال نامه‌های متعدد از کوفه و دعوت امام به منظور سفر به کوفه و پذیرش رهبری آنان (۴۲) همگی برخاسته از همین حقیقت است و کسی در فضیلت و برتری حسین بن علی (ع) در عصر خویش تردیدی نداشت. امام نیز از وقتی که از تصمیم معاویه مطلع شد که قصد دارد فرزندش را به جانشینی خود نصب کند، به این مطلب اعتراض کرده و آن را حق مسلم خود می‌شمرد.

- بارها در حضور معاویه بر منبر خطابه از برتری خود و ضرورت پیروی از خاندان پیغمبر سخن گفت.

(۴۳)

- در نامه مفصلی که به او نوشت، جنایات وی را در حق شیعیان پدرش علی (ع) بر شمرده و علت آن را

این چنین تشریح فرمود:

«تو آنان را به قتل نرساندی مگر بدین خاطر که آنان فضائل ما را یادآوری کرده و در بزرگداشت حق ما

تلاش می کردند.» (۴۴)

اگر خلیفه دوم پس از رسول خدا (ص) از خروج اصحاب پیغمبر از مدینه جلوگیری نمی کرد (۴۵) تا مبادا به شهرهای مختلف سفر کرده و از فضائل اهل بیت پیغمبر سخن بگویند و مردم را از غضب حق مسلم علی بن ابی طالب آگاه سازند، معاویه جرات نمی یافت که شیعیان علی (ع) را به چنین جرمی به قتل رساند. شاید خلیفه دوم گمان نمی کرد رفتار ناپسند او با اصحاب پیغمبر بهانه و مستمکسی برای امویان خواهد شد که با اصحاب پیغمبر و شیعیان اهل بیت آن حضرت چنین رفتاری داشته باشند.

- هنگامی که معاویه در جمع مردم مدینه سخنرانی کرده و از جانشینی یزید سخن گفت، امام برخاست و به او اعتراض کرد:

«به خدا سوگند کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، ترک کردی» .

و وقتی معاویه پرسید: گویا خودت را در نظر داری؟ فرمود: آری خدا اصلاحت کند! معاویه با بیان مطالب سفسطه آمیز گفت: یزید برای امت پیغمبر از تو بهتر است. و در این هنگام امام پاسخ داد:

«چه کسی برای امت محمد بهتر است؟ یزید شرابخوار بی بند و بار؟!» (۴۶)

- امام در سخنرانی مهم خود در سرزمین منا و در جمع رجال و شخصیت‌های معروف آن زمان از اصحاب و تابعین، حق اهل بیت پیامبر را در امر خلافت یاد آورد و آنان را به خاطر استخفاف حق ائمه سرزنش کرد و از آنان خواست برای آنکه این حقیقت در بین مردم فراموش نشود، آن را در شهر و دیار خود مطرح کرده و به افراد مورد وثوق خود منتقل نمایند. (۴۷)

- وقتی نامه درخواست بیعت برای حکومت یزید به حاکم مدینه رسید و او امام را احضار کرد، عبدالله بن زبیر از امام پرسید: اگر از شما درخواست بیعت کنند، چه می کنید؟ فرمود:

«من هرگز با او بیعت نخواهم کرد، زیرا پس از برادرم حسن امر (ولایت) با من است. معاویه کار خود را کرد، او برای برادرم سوگند یاد کرد که پس از خود خلافت را در هیچ یک از فرزندان او قرار ندهد و آن را - اگر من زنده بودم - به من واگذار کند، اکنون او مرد و به سوگند خود وفا نکرد...» (۴۸)

دومین ماده قرارداد بین امام حسن مجتبی و معاویه چنین بود:

«پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید، متعلق به حسین است و معاویه حق ندارد و کسی را به جانشینی خود انتخاب کند». (۴۹)

چنانکه معاویه بارها به خاطر آنکه خود را دارای تجربه بیشتر، سیاستمدارتر، با تدبیرتر و حيله گرتتر در مصاف با دشمن می دانست از امام مجتبی (ع) می خواست که به نفع او کناره گیری کند مشروط بر اینکه خلافت پس از معاویه از آن حسن بن علی باشد. (۵۰)

- هنگامی که امام حسین (ع) در حضور حاکم مدینه تصمیم خود را بر بیعت نکردن با یزید با صراحت اعلام کرد، افزود:

«ما انتظار می کشیم و شما نیز انتظار بکشید تا ببینیم کدام یک به جانشینی رسول خدا (ص) به بیعت سزاوارتریم». (۵۱)

- کوفیان به امام نامه نوشتند که «ما امام و پیشوایی نداریم، به سوی ما بیا، شاید خداوند به برکت وجود تو ما را بر هدایت و حقیقت جمع نماید.» امام (ع) نیز در پاسخ نوشت:

«به جانم سوگند که امام و پیشوا جز کسی که به کتاب خدا عمل کند، عدل را برپا دارد و حق را اجرا کند و خود را وقف در راه خدا نماید، نیست». (۵۲)

- امام در نامه دعوت اهل بصره برای یاری خود، پس از اشاره به رسالت پیغمبر و جایگاه اهل بیت آن حضرت، نوشتند:

«ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان او (پیامبر) و سزاوارترین مردم به جانشینی او هستیم که دیگران بر ما سبقت جستند و ما تسلیم شدیم، ما تفرقه نخواستیم و به وحدت پاسخ گفیم، این در حالی بود که می دانستیم که ما بر حق ولایت بر متولیان آن سزاوارتریم». (۵۳)

- وقتی نامه مسلم بن عقیل به امام رسید و از بیعت مردم کوفه با خود خبر داد، امام نامه‌ای به کوفیان نوشت و به وسیله قیس بن مصهر صیداوی ارسال کرد. در این نامه آمده است.

«نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و از حسن نیت شما و هماهنگی بزرگان شما در راه یاری و حق خواهی ما خبر یافتیم...» (۵۴)

موارد یاد شده تنها نمونه‌هایی از شواهد تاریخی است که امام حسین (ع) با صراحت از حق خود در امر حکومت و ولایت سخن گفته است. امام در ادامه سفر و حتی در روز عاشورا نیز در سخنان خود با کوفیان بار دیگر این واقعیت را مطرح نمود. (۵۵) با وجود چنین حقیقتی امام چگونه می‌توانست آن را نادیده بگیرد و با یزید بیعت کند و سلطنت موروثی و استبدادی او را به رسمیت بشناسد؟ بخصوص که حکومت او را به معنای نابودی کامل اسلام می‌دانست و نزاع امام با وی تنها بر سر غصب حق امام در مسئله حکومت نبود، بلکه حق امام یکی از عوامل به شمار می‌رفت.

## ۲. موقعیت خانوادگی امام

بخش وسیعی از میراث گرانددر نهضت‌حسینی به معرفی شخصیت امام‌حسین (ع) و موقعیت‌خانوادگی او اختصاص دارد. این همه تاکید بر این جایگاه نشانه اهمیت آن است. امام در مکتب و دامانی تربیت و رشد کرده بود که نمی‌توانست وضع زمانه را مشاهده کرده و سکوت اختیار کند. همچنان که نمی‌توانست به سهولت از کنار پایمال شدن ارزش‌ها بگذرد.

امام در خاندان وحی و رسالت رشد یافته و در دامان پاک دختر رسول خدا (ص) تربیت یافته بود و همه ارزشها و کمالات انسانی در وجودش متبلور بود. حضرت بارها از این حقیقت سخن گفت و با دشمنان و قدرت طلبان محاجه نمود.

در پاسخ به حاکم مدینه که خواستار بیعت امام با یزید بود، فرمود:

«انا اهل بیت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائکه و محل الرحمه و بنا فتح الله و بنا ختم». (۵۶)

در پاسخ کوفیان نیز فرمود:

«هیهات منا الذله ابي الله ذلك و رسوله و المؤمنون و جدود طابت و حجور طهت و انوف حمیه و نفوس

ابیة من ان تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام» (۵۷)

هرگز زیر بار ذلت نمی‌روم. خداوند و رسول او و مؤمنان و نیاکان وارسته و دامنه‌های پاک و بزرگان غیور و

انسانهای بزرگوار آن را برای ما نمی‌پسندند، آری نمی‌پسندند که پیروی فرومایگان به قتلگاه بزرگواران

ترجیح داده شود.»

امام در این کلام گهربار پذیرفتن ذلت بیعت با یزید را با موقعیت‌خانوادگی خود در تعارض می‌بینید و مرگ

با عزت را با وقعت خویش متناسب می‌داند.

ما نیز در زیارت وارث خدمت آن حضرت عرض می‌کنیم:

«یا ابا عبدالله، اشهد انک کنت نورا فی الاصلاب الشامخه و الارحام المطهره لم تنجسک الجاهلیه بانجاسها و لم تلبسک من مدلهمات ثیابها» .

چنین شخصیتی از خاندان وحی و رسالت حتی اگر از حق خود در خلافت نیز چشم می‌پوشید، نمی‌توانست حاکمیت شخصی چون یزید را به رسمیت شناسد و با سکوت خود بدان مشروعیت بخشد.

### ۳. جایگاه اجتماعی و سیاسی امام

علاوه بر اینکه خلافت حق حسین بن علی (ع) بوده و از موقعیت ممتاز خانوادگی نیز برخوردار بود، نکته حائز اهمیت دیگری در باره امام وجود دارد که مسئولیتی مضاعف را بر عهده آن بزرگوار می‌نهد و در تحلیل درست و جامع حرکت آزادی بخش امام در جامعه نقش حیاتی دارد.

بی‌شک حسین بن علی (ع) پس از شهادت برادرش امام حسن مجتبی (ع) تنها شخصیت ممتاز مذهبی، معنوی و سیاسی عصر خویش به شمار می‌رفت. آن بزرگوار علاوه بر موقعیت خانوادگی خود، شخصیتی مورد توجه در زمان خود بود. هر چند انتساب آن حضرت به رسول خدا (ص) این موقعیت را مضاعف ساخته بود. اما نمی‌توان تمام شخصیت اجتماعی و سیاسی، همچنین مقام و منزلت علمی و مذهبی آن

بزرگوار را در رابطه نسبی وی با پیامبر خلاصه کرد، بلکه رجال و شخصیت‌های موجه آن روز برای فرزند علی بن ابی طالب (ع) شخصیتی مستقل قائل بودند، در تصمیم‌گیری‌ها منتظر موضع‌گیری او نبودند. اگر

امام - به فرض محال - تن به بیعت با یزید بن معاویه می‌داد، حکومت با افرادی چون عبدالله بن عمر و

عبدالله بن زبیر مشکل چندانی نداشت ولی ایستادگی امام به ایشان نیز جرات می‌بخشید. چند ماهی که

حسین بن علی (ع) در مکه به سر می‌برد، عبدالله بن زبیر، شخصیت درجه اول آن شهر تحت الشعاع شخصیت امام قرار داشت و آرزو داشت که امام هر چه زودتر مکه را ترک کند، هر چند در ظاهر از امام می‌خواست در حرم الهی بماند! (۵۸) این واقعیت را غیر از امام، شخصیت‌های آگاه از مسائل و جریان‌ات روز نیز درک می‌کردند. (۵۹)

صرف نظر از جهات پیش گفته، امام به لحاظ موقعیت اجتماعی و سیاسی خود نیز نمی‌توانست در برابر انحرافات بزرگی که کیان اسلام را تهدید می‌کرد، سکوت کند. و خود نیز بارها این واقعیت را به گوش مردم رساند. در پاسخ به فرزددق که علت حرکت امام را پرسید، فرمود:

«ای فرزددق! این جماعت قومی هستند که در پیروی شیطان پابرجایند و خدای مهربان را پیروی نمی‌کنند و در زمین فساد را رواج داده و حدود الهی را تعطیل کرده‌اند، شراب می‌نوشند و اموال فقرا و مساکین را تصاحب کرده‌اند و من سزاوارترم که به یاری دین خدا برخیزم و آیین او را گرامی داشته، در راهش جهاد نمایم تا کلمه خدا حاکمیت و برتری یابد.» (۶۰)

افراد مختلفی که از روی دلسوزی امام را از رفتن به سوی عراق بر حذر می‌داشتند، بر این اعتقاد بودند که شما رئیس عرب، رئیس قریش و ملجا و پناهگاه مردمید، اگر آسیبی به شما برسد و حرکت شما هتک شود، دیگران نیز در معرض هتک حرمت قرار خواهند گرفت. (۶۱)

یکی از سخنان امام با رجال و شخصیت‌های معاصر خود این بود که مقام و موقعیت اجتماعی شما نعمتی است از جانب خدا، به منظور تحمل مسئولیت‌سنگینی که خواص باید در جامعه بر عهده بگیرند. گمان نکنید که شما بی‌جهت مورد توجه مردم هستید و فقط مردم موظفند به شما احترام گزارده و در نزد آنان دارای ارج و قرب اجتماعی باشید، ولی در برابر سرنوشت ایشان و دین و زندگی‌شان تکلیفی نداشته باشید، امام در سخنرانی خود در سرزمین منا فرمود:



«شما ای گروه نیرومند! گروهی هستید که به دانش و نیکی و خیرخواهی معروفید و به وسیله خدا در دل مردم ابهتی دارید که شرافتمند از شما حساب می‌برد و ناتوان، شما را گرامی می‌دارد و کسانی که هم ردیف شما هستند و بر آنان حق نعمتی ندارید، شما را بر خود مقدم می‌دارند، شما وسیله برآورده شدن حاجاتی هستید که از خواستاران آن حاجات دریغ می‌شود و برآورده نمی‌گردد و به هیبت سلاطین و کرامت بزرگان راه می‌روید. آیا همه اینها بدین خاطر نیست که مردم به شما امیدوارند که به حق خدا برخیزید؟! گرچه از بیشتر حقوق خداوند کوتاهی کرده‌اید و حق امامان را سبک شمرده، حقوق ضعیفان را تباه ساخته‌اید و به گمان خود حق خود را گرفته‌اید. شما در این راه نه مالی خرج کرده‌اید و نه جانی را برای خدای خالق خود به خطر افکنده‌اید و نه برای رضای خدا با قبیله و عشیره‌ای درافتاده‌اید، آیا شما از درگاه خدا بهشت و همنشینی با پیامبران و ایمنی از عذاب او را انتظار دارید؟» (۶۲)

آیا امام که «برخورداری از مقام و موقعیت اجتماعی» را وسیله‌ای برای انجام تکالیف الهی می‌داند و بزرگان قوم را به خاطر ترک وظیفه سرزنش می‌کند، با توجه به مقام و موقعیتی که خود دارد، می‌تواند نسبت به تکالیف خود احساس مسئولیت نکند؟ قطعاً مسئولیت امام از همه آنان در جهت‌یاری دین خدا و دفاع از حقوق محرومان و ستمدیدگان بیشتر است. امام خود این حقیقت را بارها بر زبان آورد و برای انجام وظیفه قدم در راه پرمخاطره مبارزه با حکومت اموی نهاد.

- هنگام برخورد با سپاه حر بن یزید ریاحی در سخنان خود در جمع اصحاب خویش و لشکریان حر (یا در نامه‌ای به کوفیان بنابر بعضی از نقلها) با اشاره به کلامی از رسول خدا (ص) که «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرامهای خدا را حلال کرده، پیمانهای او را نقض نموده، با سنت رسول خدا مخالفت

کرده و در بین بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار می‌کند و با رفتار و کردار و گفتار خود به مخالفت بر

نخیزد، شایسته است که خداوند او را نیز با آن سلطان ستمگر در یک مکان عذاب کند» هشدار داد:

«هان ای مردم! اینان (امویان) به پیروی شیطان درآمده و اطاعت خدا را ترک کرده‌اند، فساد را علنی و

حدود را تعطیل کرده، اموال مردم را حیف و میل نموده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند» .

سپس افزود:

«و انا احق من غیره و من سزاوارترم بر مخالفت با این وضعیت» . (۶۳)

#### ۴. آزادگی و عزت نفس امام

ویژگی ممتاز دیگری که شخصیت امام حسین (ع) را از دیگران امتیاز می‌بخشید، «حریت، آزادگی،

عظمت روح و عزت نفس» آن حضرت بود. روح بزرگ و بزرگوار او مانع می‌شد که در برابر ظلم و ستم به

بنندگان خدا تنها نظاره گر باشد، بدعتها را در دین خدا مشاهده کند، حاکمیت اشرار را بر سرنوشت جامعه

بیند و تحمل نماید.

روح آزاده و توأم با شجاعت، از آن حضرت شخصیتی ساخته بود که در برابر ظلم و بی‌عدالتی قیام کند،

شجاعتی که سرسخت‌ترین دشمنان امام نیز بدان معترف بودند. امام هیچ‌گاه در برابر اهانت‌های امویان به پدر

بزرگوارش علی (ع) سکوت نمی‌کرد. بارها مروان بن حکم را به خاطر بدگویی به علی (ع) در خلوت و

جلوت توبیخ کرد:

«یا بن الزرقاء و یا بن آكلة القمل انت الواقع فی علی؛ ای فرزند زن بدکاره، ای فرزند شپش خوار! آیا تو از

علی بدگویی می‌کنی؟» (۶۴)

شجاعت و آزاد منشی امام سبب می شد که اجازه ندهد هیچ زورگو و ستمگری حق او یا دیگری را تضعیف کند. ولید بن عقبه بن ابی سفیان والی مدینه در خصوص مالی در «ذی مروة» با امام درگیری و قصد پایمال کردن حق امام را داشت، امام به او فرمود:

«به خدا سوگند! یا حقم را عادلانه می پردازی یا شمشیرم را گرفته و در مسجد رسول خدا می ایستم و مردم را به حلف الفضول فرا می خوانم» .

با شنیدن سخنان امام عده ای به کمک امام شتافتند و حاکم مجبور شد حق آن حضرت را بپردازد. (۶۵) معاویه ابی سفیان هیچ گاه به خود جرات نداد که به سخنان تند و انتقادآمیز امام پاسخ متقابل دهد. هر چند اطرافیان و جوانان ناپخته ای چون مروان و یزید او را تحریک کردند که پاسخ امام را به تندی بدهد، اما او که حسین بن علی (ع) را خوب می شناخت، همواره از برخورد تند با آن حضرت پرهیز داشت.

معاویه پس از کشتن حجر بن عدی و شیعیان علی (ع) در سفر حج با امام حسین (ع) روبه رو شد و به امام گفت: «آیا خبرداری که ما با حجر و شیعیان پدرت چه کردیم؟ آنان را کشتیم و کفن پوشانیدیم و بر آنان نماز گزاردیم» . او که گمان می کرد با این سخن ضربه ای بر امام وارد کرده و امام را از هرگونه حرکت و قیامی باز می دارد، بی درنگ این پاسخ را از امام دریافت کرد:

«ولی اگر ما پیروان تو را بکشیم، آنان را کفن نمی پوشانیم، بر آنان نماز نمی گذاریم و دفن نمی کنیم» ،

(۶۶)

یعنی تو و پیروان را کافر می دانیم.

معاویه معترف بود که در حسین بن علی جز شجاعت ندیده است. (۶۷) او را به پدرش علی بن ابی طالب تشبیه می کرد.

## مظاهر عزت و آزادگی از مدینه تا کربلا

مجموع ویژگیهای یاد شده سبب گردید که امام در برابر درخواست نابه‌جای حکومت بایستد و تن به بیعت ندهد و با قیام خونین خود درس ابدی حریت، آزادگی، مروت و مردانگی را به بشریت بیاموزد. گریز از تن دادن به ذلت و پستی از خصوصیات انسانهای آزاده است. پیام نهضت امام حرکت و رفتارهای امام، برخورد او با دوستان و دشمنان و زندگی و مرگ او با ذلت و پستی بیگانه بود. و این پیام در نهضت حسینی آن قدر واضح و روشن است که او را «سرور آزادگان» لقب داده‌اند. و قیامش نه تنها الگوی شیعیان و مسلمانان گشته، بلکه مستضعفان عالم از هر مکتب و آئینی او را اسوه و الگوی خود می‌شناسند. وقتی که معاویه ابی‌سفیان با آن فراست و کیاست کم‌نظیر خود نتوانست امام حسین (ع) را به بیعت با یزید متقاعد سازد، و آن حضرت را به بیعت و اداری کند، دیگران به طریق اولی از عهده این مهم بر نمی‌آمدند. هنگامی که عبدالله بن زبیر از امام جو یا شد در برابر درخواست بیعت یزید چه خواهی کرد، فرمود:

«از بیعت با یزید امتناع خواهم ورزید و زیر بار بردگی و ذلت نخواهم رفت». (۶۸)

و هنگامی که در حضور حاکم مدینه با تهدید مروان مبنی بر بیعت با یزید مواجه شد، عکس‌العمل تندی

نشان داده و پس از معرفی خود و یزید فرمود:

«شخصیتی چون من با شخصی چون یزید هرگز بیعت نمی‌کند». (۶۹)

امام مصمم بود با یزید بن معاویه بیعت نکند و علیه حکومت نامشروع وی قیام نماید. نه تنها یزید را برای

این منصب خطیر شایسته نمی‌دانست و آن را با صراحت به معاویه نوشت که انسان از امین شمردن

شارب‌الخمیر بر یک درهم امتناع می‌ورزد، پس چگونه می‌توان امانتی چون حکومتی اسلامی را به یزید

سپرد؟! !

«...فکیف تولى على امة محمد من يشرب المسکر؟ و شارب الخمر من الفاسقین و شارب المسکر من

الاشرار و لیس شارب الخمر بامین علی درهم فکیف علی الامة». (۷۰)

اگر شخصیت‌یزید و رفتار اجتماعی او قابل تحمل بود، چه بسا امام نیز همچون برادرش امام مجتبی (ع) از

حق شخصی خود برای مصالح اسلام و مسلمین می‌گذشت، اما در این مرحله قرار گرفتن یزید در مسند

خلافت به معنای نابودی اسلام بود. امام بارها از شهادت خود در این راه خبر داد و به کسانی که حضرت را

پند می‌دادند که از قیام و مخالفت بر ضد امویان صرف نظر کند، می‌فرمود: هرگز بیعت نخواهم کرد و تن

به پستی و رذالت نخواهم داد: «ولا اعطى الدنیه من نفسی ابدًا». (۷۱)

اصولا گرفتار شدن امت اسلامی به حاکمیت شخصی چون یزید معلول سکوت و بی‌تفاوتی و ذلت‌پذیری

مردم در برابر معاویة بن ابی‌سفیان بود. از اینکه علی رغم دستور پیغمبر مبنی بر اینکه خلافت بر فرزندان

ابی‌سفیان حرام است، مردم زیر بار حکومت معاویة رفتند و اینک باید ذلت و اسارت حکومت یزید را

تحمل می‌کردند. کسی که از مردم بر «بردگی و بندگی خویش» بیعت می‌خواست، نه بیعت با حکومتی که

پاسدار حقوق اجتماعی و سیاسی مردم باشد. نمونه بارز آن ماموریت مسلم بن عقبه در سرکوب کردن مردم

مدینه بود که پیشتر بدان اشاره کردیم.

با توجه به شواهد فراوانی که در گفتار و کردار امام در طول قیام بر ضد امویان وجود دارد، اگر گفته شود

امام در صدد بود تا جامعه خفته و بی‌تفاوت نسبت به پایمال شدن ارزشهای انسانی را از خواب غفلت بیدار

کند و به همگان بفهماند که بهای آدمی بیش از آن است که برای زندگی چند روزه دنیا تن به ذلت و پستی

دهد و «زندگی ذلت‌بار» را بر «مرگ با عزت» ترجیح دهد. این حقیقت هم در شعارهای امام متبلور بود،

هم در سخنان امام با رجال و شخصیتها و مردم، و هم در عمل آن بزرگوار. اینک به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

#### سودای بیداری مردم

- هنگامی که امام از مدینه آهنگ مکه کرد، مسلم بن عقیل به حضرت پیشنهاد کرد تا مانند عبدالله بن زبیر که با یزید بیعت نکرده و از بیراهه به مکه شتافته، به صورت مخفیانه و دور از چشم ماموران حکومتی و مردم از بیراهه سفر کند، اما امام نپذیرفت و از شاهراه حرکت کرد (۷۲) و هر جا با شخصی یا گروهی روبه‌رو شد، هدفش را از خروج از شهر پیغمبر به طور آشکار به اطلاع آنان رساند زیرا امام یک شورشی نبود تا با ماموران حکومتی به تعقیب و گریز بپردازد، بلکه امام حامل «پیام رهایی‌بخش یک امت از تحت سلطه ظلم و استبداد بنی‌امیه» بود و این هدف با حرکت مخفیانه تامین نمی‌شد.

#### قداست ارزشها

- امام (ع) علی‌رغم میلش روز هشتم ذی حجه که همه مسلمانان برای اعمال حج راهی عرفات می‌شدند، از مکه خارج شد تا مبادا به دست مزدوران حکومت ترور شود و با ریخته شدن خونش در مکه، حرمت حرم‌امن الهی شکسته شود. چقدر تفاوت وجود دارد بین او و بین کسی که در ماجرای محاصره شهر مکه توسط لشکر شام برای حفظ جاننش به درون کعبه پناه برد و لشکر شام برای سرکوب کردن شورش خانه خدا را با منجنیق سنگ‌باران و بخشی از خانه خدا را تخریب کرد و آتش به خانه کعبه افتاد؟! (۷۳)

برای یکی «حفظ حرمت حرم الهی» اصل است، هر چند بهایش آوارگی در بیابان و شهادت در صحرای کربلا و اسارت اهل بیتش باشد و دیگری حفظ جاننش را اصل می‌داند هر چند به قیمت هتک حرمت‌خانه خدا. آیا این تفاوت جز به خاطر وجود عنصر «حریت و آزادگی» و اصل شمردن ارزشها در امام و فقدان آن در دیگری نیست؟

برداشتن بیعت از یاران

- هنگامی که شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به امام رسید، بیعتش را از مردم برداشت تا مبادا کسانی که به خاطر دعوت مردم کوفه و امید تشکیل حکومت در این شهر به همراه امام آمده‌اند، با این تصور سفر را ادامه دهند یا اگر از پیروزی مایوس شده‌اند، تعهد به بیعت امام مانع از بازگشتشان شود. لذا در جمع همراهان حضور یافت و فرمود:

«خبر دردناک قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به ما رسید، و شیعیان ما با این کار ما را رها کردند و پیمان شکنی نمودند. پس هر کس مایل است باز گردد، می‌تواند برگردد و از ناحیه ما تعهدی بر او نیست.» (۷۴)

برداشتن بیعت در شرائط دشوار مبارزه که هر رهبری به دنبال حفظ نیرو است، چه معنا و مفهومی دارد؟ جز اصل بودن «ارزشهای اخلاقی» و زیر پا نگذاشتن آنها در هر شرائطی؟ و آیا این خصلت جز از شخصیت‌های آزاده یافت می‌شود؟

بار دیگر همین مطلب را در شب عاشورا در جمع یارانش به صورت آشکار و با بیان حکمت آن تکرار فرمود:

«شما با من همراه شدید، چون می‌دانستید که من به سوی قومی حرکت می‌کنم که با زبانها و قلب‌هایشان با

من بیعت کرده‌اند، و حال مطلب به عکس شده زیرا شیطان بر آنها مسلط شده و یاد خدا را فراموش

کرده‌اند و اکنون هیچ قصدی جز کشتن من و مجاهدان همراه من و پس از آن غارت و اسارت حریم من

ندارند و من بیم دارم که شما این واقعیت را ندانید و یا بدانید و حیا کنید (و از گفتن آن خجالت‌بکشید).

نزد ما خاندان پیامبر مکر حرام است پس هر کس کشته شدن با ما را نمی‌پسندد از تاریکی شب استفاده کند

و برگردد...» (۷۵)

نیازی به اموال تو نداریم!

- معروف است امام در مسیر مکه تا کوفه عبیدالله بن حر جعفی را به یاری طلبید و هنگامی که شخصا به

چادر وی رفت، پسر حر جعفی به امام گفت: به خدا سوگند ای پسر دختر پیغمبر! اگر تو در کوفه یارانی

داشتی که همراه تو با دشمن بجنگند، من در همراهی تو و مبارزه با دشمن پیشتاز بودم و به شدت با ایشان

می‌جنگیدم، ولی شیعیان تو را در کوفه دیدم که از ترس بنی‌امیه و شمشیرهای آنان در خانه‌های خود

خزیده‌اند، تو را به خدا همراهی خود را از من مخواه، ولی هر قدر بتوانم با تو همراهی می‌کنم، این اسب

لگام دار من است، به خدا با آن به دنبال کسی نتاختم مگر اینکه آثار مرگ را بر او چشاندم و این هم

شمشیر من است. به خدا با آن بر چیزی ضربه نزدم مگر اینکه آن را قطع کرد.

امام به عبیدالله بن حر پاسخی داد که از اوج مناعت طبع، روح آزاده، آزادی‌خواه و عزت نفس او حکایت

دارد، فرمود:



«ای پسر حر! ما برای اسب و شمشیر تو به سراغت نیامدیم، فقط بدین خاطر آمدیم که از تو یاری بطلبیم.

اگر نسبت به بدل جانت در راه ما بخل می‌ورزی، نیازی به چیزی از اموال تو نداریم.» (۷۶)

پای بندی به اصول

- وقتی که امام با لشکر کوفه به فرماندهی حر بن یزید ریاحی برخورد کرد و به خاطر دستور شدید عیب‌الله

بن زیاد امام را تحت فشار قرار داد، زهیر بن قین از یاران با وفای امام عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا!

آینده دشوارتر از این است، اکنون جنگ با اینان به مراتب آسانتر از جنگ با سپاهیان بی‌شماری است که پس

از این خواهند رسید.»

امام بر خلاف سیاستمداران و فرماندهان جنگی که از فرصتهای به دست آمده حداکثر استفاده را می‌کنند

تا ضربه‌ای بر دشمن وارد سازند، چون به اصول و ارزشهای دینی پای بند بود، حاضر نبود به هر قیمتی از آن

اصول دست‌بشوید، از این رو فرمود:

«من آغاز گر جنگ نخواهم بود.» (۷۷)

چه اینکه در کربلا نیز قبل از شروع جنگ، هنگامی که شمر به امام جسارت کرد، یکی از یاران اجازه

خواست تا او را به سزای عملش برساند، امام با همین استدلال او را از این عمل برحذر داشت. (۷۸)

بخش دیگری از این بخش را به نقل جملاتی کوتاه از امام اختصاص می‌دهیم که از روح آزاده آن حضرت

برخاسته و حکایت از هدف مقدس او در دمیدن «روح عزت نفس و آزادگی در مردم» دارد، مردمی که به

ذلت و اسارت رضایت داده‌اند، و نجات آنان بهایی چون شهادت حسین بن علی (ع) و اصحاب و اهل بیتش

را می‌طلبند.

مرگ رهایی بخش یا زندگی اسارت بار؟

- امام در دیدار با فرزندق پس از طلب رحمت برای مسلم بن عقیل این اشعار را سرود:

فان تكن الدنيا تعد نفيسة فان تكن الابدان للموت انشات فقتل امرئ بالسيف في الله افضل: (۷۹)

فان ثواب الله اعلى و انبل فقتل امرئ بالسيف في الله افضل: (۷۹) فقتل امرئ بالسيف في الله افضل: (۷۹)

اگر دنیا ارزش داشته باشد، پاداش خداوندی ارزشی به مراتب بیشتر و بهتر خواهد داشت. اگر بدن‌ها برای

مرگ آفریده شده‌اند، پس در راه خدا با شمشیر کشته شدن بهترین مردن است. .

- در سخنرانی خود در جمع اصحاب و سپاهیان حر بن یزید ریاحی:

«الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققا فاني لا اري الموت

الا سعادة و لا الحياة مع الظالمين الا برما» ؛ (۸۰) آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی

نمی‌شود؟ در چنین شرائطی مؤمنان باید آرزوی مرگ و شهادت کنند که من چنین مرگی را جز سعادت (و

شهادت) و زندگی در کنار ظالمان را جز ننگ و ذلت نمی‌دانم. .

- ابن شعبه حرانی این جمله را نیز در این خطبه امام، نقل کرده:

«ان الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على السننهم يحوطونه مادرت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون»

؛ (۸۱) حقا که مردم بنده دنیایند و دین امر بی‌ارزشی است که بر زبان‌شان جاری است و تا وقتی بر گردش

حلقه می‌زنند که دنیایشان در آسایش باشد و هر گاه به بلا گرفتار شده و در معرض آزمایش قرار گرفتند،

دینداران اندک می‌شوند.

این جمله طلایی بیانگر همان واقعیتی است که پیشتر بر آن تاکید شد که تا آدمی از بند هوای نفس و

زخارف دنیا رها نشود، نمی‌تواند خود را از اسارت صاحبان قدرت و ثروت برهاند. مردم در زمان

امام حسین (ع) چون بنده دنیا شده بودند، نتوانستند از فرصت استثنایی‌ای که فرزند پیغمبر با برافراشتن پرچم قیام و مبارزه علیه امویان فراهم ساخت، استفاده کرده و خود را از اسارت سلطنت استبدادی امویان نجات دهند. بهره‌مندی از آزادی اجتماعی بدون آنکه انسان شایستگی آن را در خود ایجاد کرده باشد و بتواند با رهایی از دلبستگی‌های دنیوی آن را از زورگویان استیفا کند، ممکن نیست، چنانکه برخوردار شدن مردم از آزادیهای اجتماعی زمینه رها شدن هرچه بیشتر از وابستگی‌های مادی را فراهم می‌سازد.

به هر حال، آزادی از بردگی و اسارت امویان نعمت ارزشمندی بود که مردم از آن محروم بودند و برای رسیدن بدان باید بهایش را می‌پرداختند ولی مردم آن زمان که یا مرعوب قدرتمندان بودند یا مفتون ثروتمندان، حاضر به پرداخت بهای آن نشدند، از این رو بر اساس پیش‌بینی امام حسین (ع) گرفتار ذلتی فراتر از دوران حاکمیت معاویه شدند:

«والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفى و اذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم من يذلهم حتى

يكونوا اذل فرق الامم» (۸۲) به خدا سوگند این مردم مرا رها نمی‌کنند تا وقتی که خونم را بر زمین بریزند و هنگامی که مرتکب این جنایت شدند، خداوند کسانی را بر آنها مسلط خواهد کرد که خوارترین گروه در میان اقوام و ملل خواهند شد» .

نمونه‌هایی از این ذلت را نقل خواهیم کرد.

- هنگامی که حربن یزید ریاحی امام را به مرگ تهدید کرد، به اشعار مرد اوسی (هنگامی که می‌خواست

رسول خدا را یاری کند، پسر عمویش او را از مردن ترساند، ولی او در پاسخ این اشعار را خواند) تمثل

جست و فرمود:

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی و واسی الرجال الصالحین بنفسه اقدم نفسی لا ارید بقاءها فان عشت لم

الم وان مت لم اذم کفی بک ذلا ان تعیش مرغما؛ (۸۳)

اذا ما نوى خيرا و جاهد مسلما و فارق مذموما و خالف مجرما لتلقى خميسا فى الوغاء عمر ما كفى بک ذلا

ان تعیش مرغما؛ (۸۳) کفی بک ذلا ان تعیش مرغما؛ (۸۳)

جوانمردی که آهنگ حق کند و در راه اسلام پیکار نماید و نیز در راه مردان صالح جانبازی کند و از هر

فعل ناشایستی دوری کرده، با تبهکاری سازش نکند، من خود را آماده کرده‌ام - در حالی که قصد ماندن

ندارم - تا در کوران جنگ با هر پنج‌بخش لشکری بزرگ دیدار کند. اگر زنده ماندم ملامتی بر من نیست و

اگر جان باختم سرزنبشی ندارم. تو را در ذلت و خواری همین بس که ناخواسته و از روی ناچاری زنده

بمانی» .

- وقتی که نامه تهدیدآمیز ابن زیاد به عمر سعد رسید که با حسین سخت‌گیری کن، یا باید بیعت کند یا

سرش را از بدن جدا کرده و برای من بفرست، امام با قاطعیت پاسخ داد:

«لا اجیب ابن زیاد بذلک ابدا فهل هو الا الموت فمرحبا به؛ (۸۴) هرگز خواسته پسر زیاد را اجابت نخواهم

کرد، آیا جز مرگ چیزی پیش خواهد آمد، پس خوشا چنین مرگی!»

- هنگامی که قیس بن اشعث (برادر محمد بن اشعث که با فریب و امان دادن مسلم بن عقیل را در کوفه

دستگیر کرده و به ابن زیاد تسلیم کرد) از امام خواست تا با امویان بیعت کند، امام پاسخ داد:

«لا و الله لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار عبید؛ (۸۵) نه به خدا سوگند هرگز دست ذلت و

خواری به ایشان نمی‌دهم و مانند بردگان تسلیم نمی‌شوم» .

علامه محمد حسین نائینی که در رد حکومت استبدادی قاجار اثر نفیس «تنبیه الامه و تنزیه المله» را نگاشته تا نشان دهد حکومت استبدادی و ستمگرانه در اسلام محکوم بوده و حکومت در اسلام مشروط و محدود به رعایت حدود الهی و حقوق مردمی است، و دولتمردان باید این حدود و حقوق را مراعات کنند، به موارد متعددی از آیات قرآن - مانند ماجرای فرعون و بنی اسرائیل - و کلمات پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) استشهاد کرده، در ادامه به گفتار و سیره امام حسین (ع) استناد جسته و نوشته است:

«سرور مظلومان (ع) تمکین از حکم داعی بنی امیه را ذلت عبودیتش می شمارد و در جواب ارجاس و اراذل کوفه که «انزل علی حکم ابن عمک» به حضرتش عرضه داشتند، چنین می فرماید: «لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید» و هم می فرماید: «هیئات منا الذلۃ ابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و جدود طابت...» طاعت فجره و تن در دادن به حکم لئیمان را عبودیتشان دانست... نفس قدسیه حضرتش از آباء فرمود از برای حفظ حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارایی را فدا و این سنت کریمانه را برای احرار امت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزیهش فرمود و از این جهت است که در تواریخ

اسلامیه صاحبان نفوس ابیه را که به این سنت مبارکه اقتدا و چنین فداکاریها نمودند، «اباء الضمیم» و احرارشان نامند، همه را خوشه چین آن خرمن و از قطرات دریای آن ابا و حریت شمردند... امام حرین یزید ریاحی را به خاطر خلع طوق رقیت و خروج از ربقه عبودیت آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز به فنا و شهادت در آن رکاب مبارک به منقبت علیای حریتش ستود و به خلعت والای «انت الحر کما سمتک امک، انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة» سرافرازش فرمود.» (۸۶)

- هنگامی که امام در روز عاشورا در برابر لشکر ابن سعد قرار گرفت، به منظور اتمام حجت با کوفیان سخن گفت. آنان را در بروز وضعیت ناهنجار جامعه و حاکمیت طاغوتها، بازماندگان مشرکین و مخالفان قرآن و سنت پیغمبر و پاره پاره کنندگان قرآن و شورشگران بر امام و نسب سازان برای زنازادگان شریک

شمرد، سپس ضمن سرزنش کوفیان که چرا ما را به کوفه فرا خواندید و پیمان شکستید، تصمیم خود را

مبنی بر ایستادگی در برابر حکومت نامشروع و مستبد بنی‌امیه اعلام کرد و فرمود:

«الا ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین القتلۃ و الذلۃ و هیهات منا الذلۃ...» (۸۷)

- زمانی که امام از مرگ و شهادت با عزت سخن می‌گفت و یاران را به بهشت جاویدان الهی بشارت

می‌داد، چهره حضرت و یارانش برافروخته می‌شد و برای رسیدن به آن لحظه شماری می‌کرد:

«صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البئوس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة

فایکم یکره ان ینتقل من سجن الی قصر...» (۸۸) ای بزرگ زادگان! صبر پیشه کنید که مرگ پلی بیش

نیست که شما را از فشارها و تنگناها به بهشتهای پهناور و نعمتهای ابدی می‌رساند، کدام یک از شما

دوست ندارد از زندان به کاخ منتقل شود؟...»

- چه اینکه شعارهای امام در روز عاشورا همگی از آزادی و وارستگی او از دنیا و عشق به شهادت

حکایت دارد:

«موت فی عز خیر من حیاة فی ذل الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار و الله ما هذا و

هذا جاری» (۸۹)

احترام به اصول انسانی

- از واپسین کلمات گهرباری که از امام در شرائطی که در اثر جراحات بی شمار در گودال قتلگاه افتاده

بود، جمله‌ای است که می‌تواند منشور جاوید انسان تا روز قیامت باشد. هنگامی که آن بزرگوار بر زمین

افتاد و توان جنگیدن را از دست داد نامردمان آهنگ خیمه‌های امام را کردند، امام در حالی که بر اثر یک

روز جنگ بی‌امان و تشنگی فراوان و جراحات سخت رمقی در بدن نداشت، فریاد زد:

«یا شیعه آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم هذه فارجعوا

الی احسابکم ان کنتم عربا کما ترعمون» . (۹۰)

امام با این جمله وجدانهای خفته و مدفون آنان را در زیر خروارها عادت جاهلی مخاطب قرار داد که ای

پیروان خاندان ابی سفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی ترسید، لا اقل در زندگی دنیای خود آزاده

باشید و اگر گمان می کنید که عرب هستید، به آیین عربت خود وفادار باشید.

این سخن بدین سبب بود که حتی در میان اعراب جاهلیت نیز جنگ از اصول و قواعدی پیروی می کرد. در

عصر جاهلیت نیز به زنان و فرزندان و کودکان و کسانی که در کارزار حضور نداشتند، متعرض نمی شدند،

پیکرهای شخصیتها و رؤسای اقوام و قبائل را پس از کشته شدن مورد هتک قرار نمی دادند و مثله

نمی کردند. حتی در جنگ احد وقتی که ابوسفیان پس از جنگ با پیکر مثله شده حمزه عموی پیامبر روبه رو

شد، با صدای بلند خطاب به پیامبر گفت: ای محمد! من دستور نداده بودم که با پیکر حمزه چنین کنند و

بدون اطلاع من با پیکر او چنین رفتاری شده است. (۹۱)

او در حقیقت به خاطر عدم رعایت رسوم متداول و پذیرفته شده در میان اعراب در عصر جاهلیت به طور

تلویحی عذر به پیشگاه پیامبر می برد. اما در روز عاشورا لشکریان عمر سعد به دستور مستقیم عبیدالله بن

زیاد همه اصول و قواعد جنگ را - حتی بر اساس قوانین جاهلیت - زیر پا نهاد تا شاید با چنین رفتاری، آن

هم با فرزند دختر پیغمبر و بزرگان بنی هاشم و بزرگان اقوام و قبائل رعب و وحشتی را در دلها بیفکند که

کسی جرات مخالفت با حکومت را به خود ندهد و با خود بیندیشد که وقتی با فرزند پیغمبر و خاندان او

چنین رفتاری کنند، وضع آنان معلوم است.

این سیاست تا حد زیادی توانست جو خفقان و استبداد اموی را به اوج رساند، هر چند قیام حسینی به بعضی از مردم جرات داد و قیامهایی پس از عاشورا اتفاق افتاد، اما قساوت امویان نیز مضاعف گشت. ذلت مردم را می‌توان در رفتار لشکر شام با مردم مدینه در واقعه معروف به حره و با مردم مکه در ماجرای شورش عبدالله بن زبیر و سلطه بیست‌ساله حجاج بن یوسف ثقفی بر کوفه مشاهده کرد. تنها با ذکر یک نمونه از رفتار امویان با یکی از رجال موجه آن روز این بخش را به پایان می‌بریم.

هنگامی که قیام عبدالله بن زبیر در مکه به وسیله حجاج سرکوب شد، پیکر او را بر درختی آویزان کردند تا مردم با دیدن پیکر او که رهبر شورش بود، فکر مقابله را از سر بیرون کنند. در همین ایام عبدالله بن عمر شخصیت مورد توجه آن زمان که نه با کومت‌یزید بیعت کرد و نه با امام حسین (ع) همراهی نمود، با عجله نزد حجاج آمد و گفت: «از رسول خدا شنیدم: من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»، از این رو آمده‌ام تا با تو به نمایندگی از عبدالملک مروان (امام زمانم) بیعت کنم!» حجاج که می‌دانست ابن‌عمر از ترس جانش این سخنان را بر زبان جاری می‌کند، به جای دست، پایش را دراز کرد و گفت: با پایم بیعت کن. عبدالله ناراحت شد و گفت: آیا مسخره‌ام می‌کنی؟ حجاج بر آشفت و گفت: ای ابن‌عمر! تو با علی بن ابی‌طالب خلیفه زمان خود بیعت نکردی و حال برای من حدیث از پیغمبر می‌خوانی که هر کس امام زمانش را نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است؟! می‌دانم که تو دروغ می‌گویی. آنچه که باعث شده تو را سراسیمه به اینجا بیاورد، درختی است که پیکر پسر زبیر بر آن آویخته شده است! (۹۲)

الهام از نهضت‌حسینی و رهایی از استبداد جهانی

بی‌شک انقلاب اسلامی ایران با الهام از نهضت‌حسین بن علی (ع) به رهبری حضرت امام خمینی (ره) با

انگیزه «احیای دین خدا» و نیز «بر چیدن بساط نظام استبدادی رژیم پهلوی و استعمار غرب به‌ویژه



امریکا» به وقوع پیوست. هر کسی که کمترین حضوری در این نهضت داشت، این حقیقت را به خوبی درک کرده است، حماسه عاشورا و حرکت آزادی خواهانه امام حسین (ع) برکات فراوانی در تاریخ مسلمین و حتی ملل دیگر عالم داشته و یکی از برکات آن در عصر اخیر نهضت اسلامی ملت ایران و استقرار نظام اسلامی در این کشور است. بی شک راز و رمز تداوم نظام مقدس جمهوری اسلامی در داخل و نشر و گسترش پیام آن در عرصه بین المللی نیز در گرو الهام گرفتن از قیام آزادی بخش حسینی است. در بعد داخلی زنده نگاه داشتن اهداف قیام حسینی (یعنی احیای دین و حاکمیت قوانین اسلامی، شایسته‌سالی به معنای واقعی در همه شئون حکومت، تلاش برای تامین حقوق و آزادیهای اجتماعی مردم، حرکت به سمت عدالت اجتماعی و کوتاه شدن دست غارتگران اموال عمومی و مبارزه پیگیر با تبعیض و بی‌عدالتی و...). تنها راه بقای نظام اسلامی است. در بعد جهانی نیز امروزه تحت پوشش عناوین فریبنده دموکراسی، جهانی شدن، مبارزه با تروریسم، حقوق بشر و امثال آن استبدادی بسیار خشن حاکم گشته و هیچ حد و مرزی برای تضييع حقوق ملتها به رسمیت شناخته نمی‌شود.

«اگر در گذشته استعمار کهنه، سرزمین‌ها را تسخیر و منابع و ثروتهای ملتها را غارت می‌کرد و خود آنان را به بیگاری و می‌داشت و در مرحله بعد استعمار نو بدون تسخیر سرزمینها با صدور فرهنگ و ایدئولوژی و تربیت دولتمردان دست نشانده و تسلط بر افکار نخبگان و روشنفکران، ملتها را به انقیاد در می‌آورد، امروزه از این مراحل گذشته و با ارائه اندیشه جهانی‌سازی، هم سرزمینها و ثروتهای ملی و هم افکار و مغزها را با دستهای نامرئی در اختیار می‌گیرد». (۹۳)

گرچه این واقعیت به قدری عریان و آشکار است که نیازی به ذکر شواهد و قرائنی نیست، اما فقط به عنوان نمونه، اظهار نظر دبیرکل سابق سازمان ملل متحد را در این باره نقل می‌کنیم که بی‌نیاز از هرگونه توضیحی است. مربوط به سالها پیش است. وی می‌گوید:

بزرگترین دل‌مشغولی من آینده دموکراسی است. خطر واقعی که جهان را تهدید می‌کند، همین است. آیا  
سکان هدایت جهانی شدن را نظامی مطلق گرا به دست خواهد گرفت یا نظامی دموکراسی؟ ما به منشور و  
طرحی جهانی برای پیشرفت دموکراسی نیازمندیم. این امر تمام کشورهای عضو سازمان ملل و روابط  
درونی آنها را با یکدیگر در بر می‌گیرد....چه سودی خواهد داشت اگر در بعضی از کشورها از دموکراسی  
دفاع گردد ولی نظم جهانی به وسیله سیستم اقتدارگرا که معمولاً تکنوکراتها در راس آن قرار دارند،  
رهبری شود؟» (۹۴)

در دو سال اخیر پس از واقعه یازدهم سپتامبر در امریکا حرکت جهان به سمت حاکمیت استبدادی بسیار  
خشن و سلب هرگونه استقلال و حاکمیت از دولتها و ملتها و فرهنگهای دیگر شتاب مضاعفی پیدا کرده  
است.

راهی که امام خمینی با الهام از نهضت حسینی در پیش گرفت و کارآمدی آن در ایران به اثبات رسید، تنها  
راه برون‌رفت از وضعیت اسفبار جهانی است. امروز استبدادی که در عرصه جهانی در تعامل با کشورها،  
ملتها و فرهنگهای دیگر اعمال می‌شود، به مراتب گسترده‌تر، وحشیانه‌تر از استبدادی است که حاکمان  
مستبد بر یک ملت و کشور تحمیل کرده و می‌کنند. اگر استبداد در درون کشوری به زنجیر کشیدن یک  
ملت در داخل مرزهای آن کشور است، استبداد در عرصه جهانی به زنجیر کشیدن و سلب آزادی و استقلال  
از همه ملتهاست. حاکمیت اقلیتی صاحب نفوذ، قدرت و ثروت در جهان در عرصه‌های مختلف، اکثریت  
مردم جهان را تحت سلطه خود دارد، سلطه‌ای به معنای واقعی کلمه استبدادی، بدون آنکه کمترین حقی  
برای اکثریت به رسمیت شناخته شود. شاید سر اینکه در این ایام «دموکراسی و حاکمیت اکثریت» توسط

مدافعان سر سخت آن مورد نقد قرار می‌گیرد و بیش از آنکه بر آن اصرار شود، بر مبانی لیبرالیسم تاکید می‌شود، در همین نکته نهفته باشد. به هر حال در این وضعیت بیشترین فشار بر گروه مسلمانان سنگینی می‌کند، چرا که از مکتبی برخوردارند که با تمسک به تعالیم آن میتوان در برابر این استبداد ایستاد. به نظر می‌رسد که تنها راه مقابله با استبداد جهانی پیروی از سرور آزادگان، حسین بن علی (ع) است و بس، و چه کسانی بیش از مسلمانان به الهام‌گیری از این نهضت رهایی‌بخش سزاوارترند؟

---

پاورقی:

- (۱) سوره نحل، آیه ۳۶.
- (۲) موسوعه کلمات الامام الحسین (ع)، ص ۵۴۰، منظمة الاعلام الاسلامی.
- (۳) همان، ص ۵۴۰.
- (۴) سوره بقره، آیه ۱۲۴.
- (۵) دیوان امام «مجموعه اشعار امام خمینی (س)»، ص ۲۰۰، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.
- (۶) شهید مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۱۹، انتشارات صدرا.
- (۷) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۴.
- (۸) نهج البلاغه، نامه ۳۱.
- (۹) عباس محمود عقاد، ابوالشهدا (واقعه کربلا)، ترجمه مسعود انصاری، ص ۵۲، نشر پردیس.
- (۱۰) موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۱۲۳ - ۱۲۴. در موارد زیادی از ترجمه آقای علی مؤیدی در «فرهنگ سخنان امام حسین» با تغییراتی استفاده شده است.
- (۱۱) شیخ عباس قمی، الانوار البهیه فی تواریخ الحجج الالهیه، ص ۴۵، چاپ سنگی.

(۱۲) علامه محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸، دار الاحیاء للتراث العربی.

(۱۳) علامه سید محمد حسین شرف الدین، ابوهریره، ص ۴۸.

(۱۴) شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶.

(۱۵) شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۱۶) شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۱.

(۱۷) شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶.

(۱۸) موسوعه کلمات الامام الحسین، ص ۲۵۴.

(۱۹) ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۴۲، مؤسسه التراث العربی؛ شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۹.

(۲۰) ر.ک: ماجده فیصل زکریا، عمر بن عبدالعزیز و سیاست رد المظالم؛ علامه امینی، الغدير، ج ۱۰،

ص ۲۶۶.

(۲۱) موسوعه، ص ۲۷۶؛ امام علی (ع) درباره بنی امیه همین تعبیر را دارند «...فیتخذوا مال الله دولا و عباده

خولا و الصالحین حربا و الفاسقین حزبا» نهج البلاغه، نامه ۶۲؛ امام مجتبی (ع) نیز با صراحت به معاویه

گفت: تو کسی هستی که...بندگان خدا را برده و بنده خود گرفتی و دین خدا را بازیچه قرار دادی» (ر.ک:

بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۴۲)

(۲۲) طریحی، مجمع البحرین، ماده خول.

(۲۳) فیروز آبادی، القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۷۲.

(۲۴) موسوعه، ص ۸۴۴.

- (۲۵) برای آشنایی با رفتار امویان با موالی و اهل کتاب رجوع کنید به جرج جرداق، امام علی، صدای عدالت انسانی، ترجمه سید هادی خسروشاهی، ج ۵، فصل استبداد، آفت قومیت، نشر دارالشروق، شهید مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۷۸ به نقل از جرجی زیدان، تمدن اسلام، ج ۴، ص ۱۳۱.
- (۲۶) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۵.
- (۲۷) شیخ مفید، امالی ترجمه حسین استاد ولی، ص ۱۳۳ - ۱۳۴، بنیاد پژوهشهای اسلامی.
- (۲۸) همان، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.
- (۲۹) موسوعه، ص ۲۵۳.
- (۳۰) ر.ک: طریحی، مجمع البحرین، و یاقوت حموی، معجم البلدان، ماده «حره»؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۵۹.
- (۳۱) موسوعه، ص ۲۵۴.
- (۳۲) ر.ک: لیبب بیضون، تصنیف نهج البلاغه، ص ۵۴۴ - ۵۵۹؛ علامه امینی، الغدیر، ج ۱۱.
- (۳۳) همان، ص ۱۴۲ «عبدالله بن عمر به معاویه گفت: خواستم با این پیشنهاد حسین را فریب دهم، ولی نتوانستم. معاویه پاسخ داد: او فریب نمی خورد، فرزند پدرش علی است».
- (۳۴) همان، ص ۲۷۶.
- (۳۵) همان، ص ۲۰۵.
- (۳۶) همان، ص ۲۳۸ - ۲۳۹.
- (۳۷) همان، ص ۲۶۹.
- (۳۸) همان، ص ۲۵۶.
- (۳۹) همان، ص ۲۸۵.

(۴۰) همان، ص ۲۸۳.

(۴۱) همان، ص ۲۵۲.

(۴۲) همان، ص ۲۳۸.

(۴۳) همان، ص ۲۴۰ - ۲۴۱.

(۴۴) همان، ص ۲۵۶.

(۴۵) طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۲۶ - ۴۲۷.

(۴۶) موسوعه، ص ۲۶۳ - ۲۶۴.

(۴۷) همان، ص ۲۷۴ - ۲۷۶ در منابع حدیثی سخنرانیهایی از امام حسین (ع) در سرزمین منا نقل شده، ظاهراً دو سخنرانی است که یکی توسط سلیم بن قیس هلالی از اصحاب جلیل القدر ائمه اطهار (ع) تا زمان امام باقر (ع) نقل شده است. کتاب او تحت عنوان «اصل سلیم بن قیس» مورد توجه علما و دانشمندان بوده است. (ر.ک: کتاب سلیم بن قیس، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، ج ۲، ص ۷۸۸) سخنرانی دیگری از امام در منابعی چون احتجاج، ج ۲، ص ۸۷، تحف العقول، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۷۹ و وافى، باب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر نقل شده است. با اینکه در منابع حدیثی محل ایراد این سخنرانی ذکر نشده، اما حضرت امام خمینی و بعضی از حدیث شناسان محل آن را مندا دانسته‌اند چون امکان ایراد آن در زمان بنی امیه در محل دیگری با حضور صدها تن از رجال و شخصیت‌های مذهبی و سیاسی آن روز مقدور نبوده است. (ر.ک: ولایت فقیه، ص ۱۱۲؛ علی اکبر غفاری، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، ج ۱، پاورقی، ص ۴۲۲). همچنین چون ابن شعبه حرانی برای اختصار اسناد روایات تحف العقول را حذف کرده، و این سخنرانی هم بدون سند نقل شده، اما حضرت امام خمینی متن آن را بهترین گواه بر صدور آن از امام می‌داند. ناگفته نماند که بعضی از محققان معاصر دو سخنرانی یاد شده را که در منابع مختلف به صورت

مجزا نقل شده، یک سخنرانی دانسته‌اند که در هر منبعی بخشی از آن نقل شده است (ر.ک: محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین، ص ۳۰۲ به بعد) بخش اول آن در کتاب سلیم بن قیس و احتجاج و بخش دیگر آن در تحف العقول که منابع بعدی نیز از این کتاب نقل کرده‌اند. گرچه این احتمال بعید نبوده و می‌توان شواهد و قرائنی هم برای آن ذکر کرد، اما از طرف دیگر در منابع آمده است که سلیم بن قیس در آن جلسه حضور داشته و متن کامل سخنرانی امام را نقل کرده است. با این توصیف چرا فقط بخش نخست آن در کتاب او ثبت شده است؟

(۴۸) همان، ص ۲۷۸.

(۴۹) ر.ک: شیخ راضی آل یاسین، صلح امام حسن، ترجمه سید علی [آیة‌الله] خامنه‌ای، ص ۳۵۵ - ۳۵۷.

(۵۰) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۴۰ و ۵۵.

(۵۱) موسوعه، ص ۲۸۳.

(۵۲) همان، ص ۳۱۲ - ۳۱۳.

(۵۳) همان، ص ۳۱۵.

(۵۴) همان، ص ۳۳۹، نیز ص ۳۵۷.

(۵۵) همان، ص ۴۲۲ - ۴۲۵.

(۵۶) همان، ص ۲۸۳.

(۵۷) همان، ص ۴۲۵.

(۵۸) همان، ص ۳۱۹.

(۵۹) همان، ص ۳۲۰.

- (٦٠) همان، ص ٣٣٦.
- (٦١) همان، ص ٣٣١ و ٣٤١.
- (٦٢) همان، ص ٢٧٥.
- (٦٣) همان، ص ٣٦٠ - ٣٦١.
- (٦٤) همان، ص ٢١١، ٢١٣، ٢٨٤.
- (٦٥) همان، ص ٢١٣.
- (٦٦) همان، ص ٢٥٠ - ٢٥١.
- (٦٧) همان، ص ٢٥٨.
- (٦٨) همان، ص ٢٧٨.
- (٦٩) همان، ص ٢٨٣.
- (٧٠) همان، ص ٢٥٨.
- (٧١) همان، ص ٢٩١.
- (٧٢) همان، ص ٣٣٧ - ٣٣٨.
- (٧٣) طبري، تاريخ طبري، ج ٤، ص ٤٤٤ - ٤٤٦، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات.
- (٧٤) موسوعه، ص ٣٤٨.
- (٧٥) همان، ص ٣٩٩.
- (٧٦) همان، ص ٣٦٦ - ٣٦٧.
- (٧٧) همان، ص ٣٧٣.
- (٧٨) همان، ص ٤١٥.



- (۷۹) همان، ص ۳۵۰.
- (۸۰) همان، ص ۳۵۶.
- (۸۱) همان.
- (۸۲) همان، ص ۳۵۱.
- (۸۳) همان، ص ۳۵۸ - ۳۵۹.
- (۸۴) همان، ص ۳۸۲.
- (۸۵) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷.
- (۸۶) محمد حسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، تصحیح و تحقیق سید جواد ورعی، ص ۵۵ - ۵۶، مرکز انتشارات اسلامی؛ در باره اباء الضیم» ر.ک: شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۲۴۹ - ۳۱۲.
- (۸۷) موسوعه، ص ۴۲۳.
- (۸۸) همان، ص ۴۹۶.
- (۸۹) همان، ص ۴۹۹.
- (۹۰) همان، ص ۵۰۴.
- (۹۱) ر.ک: شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسينیه، تحریر و تحقیق از سید جعفر حسینی، ص ۶۱ - ۶۴، دارالاعتصام للطباعة و النشر.
- (۹۲) سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۳۶.

۹۳) هانس پیتر مارتین و هارلدشومن، دام جهانی شدن، تهاجم بر دموکراسی و رفاه، ترجمه، حمید رضا

شهمیرزادی، مقدمه، ص ۳۰ - ۳۱، مؤسسه دانش و اندیشه معاصر.

۹۴) همان، ص ۳۲۷.

---

والسلام./